

بقلم : مرحوم آقا میرزا محمد علی مدرس رشتی

تاریخ مختصر فرقه های اسلامی

زیدیه و صحیفه سجادیه - یحیی بن زید گفت آیا از پسر عموی من چیزی

نوشتی ؟ !

گفت آری . گفت آن نوشته را نشان دهید ! آنگاه مسائلی از دانش که از زاره شنیده بود بیرون آورد . دعائی که ابو عبدالله خبر داد که پدرش محمد بن علی فرمود که از دعاهای پدر من علی بن حسین و از دعاهای صحیفه سجادیه است . یحیی تا پایان آن نگاه کرد . گفت اجازه دهید آن را بنویسم . گفتم ای فرزند رسول اجازه از چیزی میخواهید که از آن شماست ؟ !

متو کل بلخی با ذوق و شوق برخاست و سر یحیی بن زید را بوسید ، گفت صحیفه را بتو بنمایانم که پدر من از پدر خود حفظ کرد و وصیت نمود که آن را نگاه دارم و بجز اهانش نشان ندهم ! *پس او را از مطالعات فرنگی* آنگاه دست یحیی را بوسید و گفت ای فرزند پیامبر معتقد بخدا هستم ، ایمان بدوستی و اطاعت امر شما دارم ، امیدوارم در زنده ماندن و مردن بدوستی و محبت شما باشم .

یحیی صحیفه سجادیه را بیکی از غلامان خود سپرد تا با خط خوب و خوانا بنویسد شاید آن را از بر کند . از جعفر صادق ۴ صحیفه را خواسته بود ! حضرت خودداری فرمود ! !

متو کل گفت پس از شنیدن این خبر سخت پشیمان شدم که چرا کتاب را دادم ندانستم چه کنم ؟ ! امام صحیفه را بمن سپرد که مبادا بکسی ابراز دارم .

یحیی صندوق چه ای که مهر و کلید داشت خواست نگاهی
 وصیت یحیی بن زید
 درباره کتاب صحیفه بمهر آن افکند گریه بسیاری کرد !! مهر را شکست و قفل
 را باز نمود و صحیفه را بیرون آورد و بصورت خود مالید
 و بر چشمان خود گذاشت .

یحیی گفت ای متو کل بخدا سو کند هر گاه گفته پسر عموی مرا نمی گفتید
 که کشته میشوم و بدار آویزان میگرم هرگز صحیفه را بتو نمی دادم ، بخلورزیدم
 ولی میدانم سخن تو راست است ، سخن صادق ع راست است ، او آن سخن را از
 پدر خود گرفت ، ترسیدم این علم در بنی امیه افتد آن را پنهان کنند ذخیره خود
 سازند ، در خزانه‌های خود مخفی نمایند بنا بر این صحیفه را دریافت کنید و برای
 من نگاهداری نمائید !!

این صحیفه امانت من در نزد شما است که بدو پسر عموی من محمد و
 ابراهیم بسپرید آنان پسران عبدالله بن حسن بن علی هستند پس از من صحیفه را
 دارا شوند .

متو کل گفت صحیفه را گرفتم بعد از آنکه یحیی کشته شد

نظر امام صادق به
 یحیی و زید
 بسوی مدینه شتافتم و بدیدار جعفر صادق ع رفتم ، ماجرای
 یحیی گفتم . حضرت صادق ع اندوهگین شد گریه کرد !

گفت خدا رحمت کند پسر عموی مرا با پدران و اجدادشان محشور گرداند بخدا
 سو کند چون یحیی ترسید که مبادا صحیفه پدرش زید بن علی از بین برود از این
 جهت از دادن صحیفه خودداری نمود !!

امام صادق ع فرمود :

آن صحیفه کجاست ؟ گفتم این است صحیفه . حضرت صادق ع صحیفه را

را باز نمود ، گفت به پروردگار سو گند این خط عموی من زیده و عامر جد من علی بن حسین است !

آنگاه حضرت صادق ع با اسمعیل فرزند خود دستور داد که بر خیزد و بیاورد دعائی که امر نموده بود مرا نگاهداری کند .

روش نالیف صحیفه سجادیه

اسمعیل برخاست و صحیفه را بیرون آورد گویا همان صحیفه ای بود که یحیی بن زید بمن سپرد ، امام جعفر صادق ع آن را بوسید و بردیده خود گذاشت گفت این خط پدر من ، گفتار جد من است . در محضر جدم بودم که این سخنان را می گفت و پدرم می نوشت .

گفتم ای فرزند رسول هر گاه مصلحت بدانید صحیفه شما را با صحیفه زید و یحیی مقابله کنم ، گفت ترا شایسته این امر می بینم ، آن دو صحیفه را برابری کردم حرفی زیاده و یا کمتر در آنها ندیدم گویا متوکل میخواست صحیفه ای را که زید نوشته بود با صحیفه امام جعفر صادق مقابله کند ، نسخه اصل را در نزد صادق میدانست دانست که هر دو نسخه مانند هم است .

سنجش صحیفه زید با صحیفه امام محمد باقر ع

امام صادق ع اجازه فرمودند که صحیفه را بفرزندان عبدالله حسن بسپارم گفت خدا امر مینماید که امانت را بصاحبانش بسپارید و صحیفه را بدو پسر عبدالله بسپارید خواستم که بسوی آنان شتابم گفت درنگ نما سپس بسوی محمد و ابراهیم فرستاد آنان نزد امام صادق ع آمدند گفت این کتاب ارث پسر عموی شما است که برای شما فرستاد و به برادران خود نداد ولی شرطی باشما دارم . گفتند خدا رحمت کند او را هر چه بفرمائید قبول است !

انتقال صحیفه بائمه زیدیه

امام جعفر صادق ع گفت این صحیفه را شما از مدینه بیرون نبرید ! گفتند
بچه سبب صحیفه سجادیه را از مدینه بیرون نبریم ؟ ! گفت پسر عموی شما ترسید
ومن هم برای صحیفه فیتراسم که مبادا از بین برود !!

گفتند پسر عموی ما ترسید که کشته شود و صحیفه از بین
برود جعفر صادق ع گفت شما هم ایمن نباشید بخدا
نظر امام صادق در
باره خروج زیدیه
سو گند میدانم که شما بزودی خروج می کنید چنانکه
آنان خروج کردند و بزودی کشته میشوید هم چنان که آنان کشته شدند محمد و
ابراهیم از مجلس صادق ع بیرون رفتند و بزبان حال می گفتند لا حول ولا قوه
الا بالله .

بعد از رفتن محمد و ابراهیم امام جعفر صادق ع گفت
ای منوکل پسر عموی من یحیی بن زید چه گفت ؟ !
چنین گفت یحیی که عموی من محمد و فرزند او امام
جعفر صادق ع مردم را بسوی زندگانی دعوت می کنند و ما مردم را می نمائیم
بمرگ !!

گفتم آری یحیی چنین سخنی گفت ، خداوند امور شما را اصلاح گرداند !

قافیه انسدیشم و دلدار من

گویدم مندیش جز دیدار من

حرف وصوت و گفترا برهم زنم

تا که بی این هر سه با تو دم زنم

(مولوی)